

هو العليم

عدم تنافى علم ائمه عليهم السلام به زمان و مكان
شهادت خود با مفاد آيه (و لا تلقوا بأيديكم الى
التهلكة)

آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني

افق وحى

بسم الله الرحمن الرحيم

در این مقاله که برگرفته شده از کتاب افق وحی می باشد به بررسی عدم تنافی علم ائمه علیهم السلام به زمان و مکان شهادت خود با مفاد آیه **(وَ لَا تَلْفُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى الْتِهْلُكَةِ)** از نقطه نظر شرعی و عقلی پرداخته شده است.

از آنجا که امام علیه السلام و غیر او از اولیای الهی دارای علم به وقایع و حوادث آینده‌اند و علم حجیت ذاتی داشته و عالم به آن موظف و مکلف به متابعت آن می‌باشد، چرا و به چه دلیل و ملاحظه‌ای آنان به این علم ترتیب اثر نمی‌دادند و خود را از وقوع حوادثی که برایشان خطری ایجاد می‌نمود محفوظ نمی‌داشته‌اند؟ و مگر آیه شریفه نمی‌فرماید **(وَ لَا تَلْفُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى الْتِهْلُكَةِ)** «با دست خویش خود را به هلاکت میندازید.»

چرا با وجود اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام از واقعه شب نوزدهم و شهادت خود به دست ابن ملجم اقدامی در جلوگیری از این واقعه نمودند و چرا در آن شب به مسجد برای اداء نماز رفتند؟^۱ و چرا امام حسن مجتبی علیه السلام با وجود علم و اطلاع بر نیت پلید جعده عیال خود و وجود سمّ در شیر از آن احتراز نکردند؟^۲ و چرا سیدالشهداء علیه السلام با وجود اخبار از وقایع عاشوراء که

^۱ سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۱۹۵

^۲ بصائر الدرجات، ص ۸۸: ۷ - حدثنا أبو محمد عن عمران بن موسى عن إبراهيم بن مهزيار عن محمد بن عبد الوهاب عن إبراهيم بن أبي البلاد عن أبيه عن بعض أصحاب أمير المؤمنين قال دخل عبد الرحمن بن ملجم لعنه الله على أمير المؤمنين عليه السلام في وفد مصر الذي أوفدهم محمد بن أبي بكر ره و معه كتاب الوفد قال فلما مر باسم عبد الرحمن بن ملجم قال أنت عبد الرحمن لعن الله عبد الرحمن قال نعم يا أمير المؤمنين أما والله يا أمير المؤمنين إنني لأحبك قال كذبت والله ما تحبني ثلاثا قال يا أمير المؤمنين أحلف ثلاثة أيمان أني أحبك و أنت تحلف ثلاثة أيمان أني لا أحبك قال ويلك أو ويحك إن الله خلق الأرواح قبل الأبدان بألفي عام فأسكنها الهواء فما تعارف منها هنالك ائتلف في الدنيا و ما تناكر منها اختلف في الدنيا و إن روحى لا تعرف روحك قال فلما ولى قال إذا سرکم أن تنظروا إلى قاتلى فانظروا إلى هذا قال بعض القوم أ و لا تقتله أو قال تقتله فقال من أعجب من هذا تأمرونى أن أقتل قاتلى لعنه الله.

حتّى تا شب آخر این خبرها و بیان وقایع ادامه داشت درصدد جلوگیری از آن برنیامدند و آن فجایع و مصائب اتفاق افتاد؟^۱

و چرا امام رضا علیه السّلام با اطلاع قبلی از نیت مأمون و حتّى اخبار آن به بعضی از موالیان خود اقدام به خوردن آن انگور زهرآلود نمودند.^۲ و همینطور این سوالات نسبت به اولیای الهی و عرفاء

۱ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۴۱: روى عَنِ الصّادِقِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ إِنِّي أَمُوتُ بِالسَّمِّ كَمَا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَقَالُوا وَ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ قَالَ امْرَأَتِي جَعْدَةُ بِنْتُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ فَإِنَّ مُعَاوِيَةَ يَدُسُّ إِلَيْهَا وَ يَأْمُرُهَا بِذَلِكَ قَالُوا أَخْرَجُهَا مِنْ مَنْزِلِكَ وَ بَاعِذْهَا مِنْ نَفْسِكَ قَالَ كَيْفَ أَخْرَجُهَا وَ لَمْ تَفْعَلْ بَعْدُ شَيْئًا وَ لَوْ أَخْرَجْتُهَا مَا قَتَلَنِي غَيْرُهَا وَ كَانَ لَهَا عُذْرٌ عِنْدَ النَّاسِ فَمَا ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ حَتَّى بَعَثَ إِلَيْهَا مُعَاوِيَةُ مَالًا جَسِيًّا وَ جَعَلَ يُمَنِّيهَا بِأَنْ يُعْطِيهَا مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ أَيْضًا وَ يُزَوِّجَهَا مِنْ يَزِيدَ وَ حَمَلَ إِلَيْهَا شَرْبَةَ سَمٍّ لِتَسْقِيهَا الحَسَنَ فَانصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ هُوَ صَائِمٌ فَأَخْرَجَتْ لَهُ وَقْتِ الإفْطَارِ وَ كَانَ يَوْمًا حَارًّا شَرْبَةَ لَبَنٍ وَ قَدْ أَلْقَتْ فِيهَا ذَلِكَ السَّمِّ فَشَرِبَهَا وَ قَالَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ قَتَلْتَنِي قَتَلَكَ اللَّهُ وَ اللَّهُ لَا تُصَيِّبَنَّ مِنِّي خَلْفًا وَ لَقَدْ عَزَّكَ وَ سَجَرَ مِنِكَ وَ اللَّهُ يُخْزِيكَ وَ يُخْزِيهِ فَمَكَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَيْنِ ثُمَّ مَضَى فَعَدَرَ مُعَاوِيَةَ بِهَا وَ لَمْ يَفِ لَهَا بِهَا عَاهَدَ عَلَيْهِ

۲ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰: قال و قال شيخنا المفيد بإسناده إلى أبي عبد الله عليه السلام قال لما سار أبو عبد الله من المدينة لقيه أفواج من الملائكة المسومة في أيديهم الحراب على نجب من نجب الجنة فسلموا عليه و قالوا يا حجة الله على خلقه بعد جدّه و أبيه و أخيه إن الله سبحانه أمدّ جدك بنا في مواطن كثيرة و إن الله أمدك بنا فقال لهم الموعد حُفرتي و بُقعتي التي أسسشهد فيها و هي كربلاء فإذا وردتها فاتوني فقالوا يا حجة الله مرنا نسمع و نطع فهل تخشى من عدو يلفاك فنكون معك فقال لا سبيل لهم على و لا يلقوني بكرهية أو أصيل إلى بقعتي . و أنته أفواج مسلمي الجن فقالوا يا سيدنا نحن شيعتك و أنصارك فمرنا بأمرك و ما تشاء فلو أمرتنا بقتل كل عدو لك و أنت بمكانك لكفيناك ذلك فجزاهم الحسين خيرًا و قال لهم أ و ما قرأتكم كتاب الله المنزل على جدّي رسول الله أينما تكونوا يُدرككم الموت و لو كنتم في بروج مشيدة و قال سبحانه لبرز الذين كتب عليهم القتل إلى مضاجعهم و إذا أقمتُ بمكاني فيما ذا يبتلى هذا الخلق المتعوس و بما ذا يُختبرون و من ذا يكون ساكن حُفرتي بكرباء و قد اختارها الله يوم دحا الأرض و جعلها معقلًا لشيعتنا و يكون لهم أمانًا في الدنيا و الآخرة و لكن تحضرون يوم السبت و هو يوم عاشوراء الذي في آخره أقتل و لا يبقى بعدى مطلوب من أهلي و نسبي و إخوتي و أهل بيتي و يُسار برأسي إلى يزيد لعنه الله . فقالت الجن نحن و الله يا حبيب الله و ابن حبيبه لو لا أن أمرك طاعة و أنه لا يجوز لنا مخالفتك قتلنا جميع أعدائك قبل أن يصلوا إليك فقال صلوات الله عليه

بالله نیز وارد خواهد بود. حال جمع بین این دو مسأله چگونه است، و چگونه با وجود حجیت و الزام قطع بر متابعت، انسان می تواند علم و قطع خود را نادیده بگیرد و توجّهی بدان ننماید و امور خود را به دست تقدیر بسپارد؟

پاسخ این سؤال این است که ما در حجیت قطع و علم بحث و اشکالی نداریم و به طور کلی مسأله حجیت علم و قطع یک مسأله عقلی و برهانی است و قضایای عقلیه قابل استثناء نمی باشند در هر جا و هر زمان، زیرا حقیقت علم کشف از واقع است و واقع در ظروف مختلف و شرائط گوناگون که تغییر نمی کند آنچه که بر حسب شرائط و مقارنات دستخوش تحوّل و تغییر می شود امور اعتباری و استحسانات عرفیه و ملاکات شرعیّه است که دائماً در حال تحوّل اند. چنانچه ملاک در حرمت شرب خمر وجود فساد و افساد در شرائط و ظروف عادی است اما در صورت تبدل شرائط و احتمال خطر مرگ آن ملاک جای خود را به مراعات نفس و حفظ آن از هلاکت در شریعت می دهد و ملاک متأخّر موجب رفع حرمت و اباحه شرب بلکه وجوب آن می شود.

بنابراین نفس علم به وجود خمر موجب حرمت نمی شود بلکه وجود ملاک حرمت در این شرب از ناحیه شارع معتبر شده است و به واسطه علم به خمر آن ملاک تنجز پیدا می کند.

نفس اطلاع بر خطر موجب وجوب احتراز نمی شود

حال به این نکته می رسیم که آیا نفس اطلاع بر یک خطر موجب وجوب احتراز از آن است و به هر نحو باید انسان از مواجهه با آن خطر پرهیز کند یا اینکه به جهت وجود ملاک در این قضیه شارع مقدس احتراز از هلاکت و خطر را واجب گردانیده است. به تعبیر دیگر سؤالی که در اینجا مطرح است این است که اگر از ناحیه شارع حکم به وجوب حفظ نفس و دوری از هلاکت و اضرار بر بدن نبود و افراد از نقطه نظر شرعی هیچ الزامی بر حفظ نفس نداشتند باز این ملاک که موجب وجوب احتراز است وجود داشت یا خیر؟ قطعاً پاسخ منفی است، زیرا با ترخیص شارع در وقوع هلاکت دیگر چه ملاکی برای پرهیز باقی می ماند و مکلف در این حال به چه الزامی موظّف به حفظ و حراست از خود می باشد.

لذا ما می بینیم همین قتل نفس چه به صورت خودکشی یا کشتن غیر که از ناحیه شارع حرام و از گناهان موبقه کبیره شمرده شده است برای دفاع از کیان اسلام واجب خواهد شد، و یا اگر جان امام

لَهُمْ نَحْنُ وَاللَّهِ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ وَلَكِنْ ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَةٍ﴾.

علیه السّلام در معرض خطر قرار گیرد حفظ جان او ولو به قیمت کشته شدن انسان واجب است، چرا؟ چون در اینجا آن ملاک که هلاکت نفس است به ملاک دیگر که تجرّد و تقرّب انسان به حضرت حقّ است تغییر پیدا می‌کند. و با تغییر ملاک حکم از حرمت به وجوب متحوّل می‌شود.

در ملاک قبلی آنچه موجب حرمت و احتراز بود هلاکت بود، هلاکت یعنی نیستی، یعنی پوچی، یعنی بیهودگی، یعنی بوار، یعنی از دست دادن فرصت‌ها، یعنی از بین بردن استعدادها، یعنی تباهی، و در یک کلمه، یعنی نابودی نفس و روح انسان و تثبیت خسارت و بدبختی و تهی دستی.

اما در ملاک بعد، از دست دادن جان و نفس، یعنی تحصیل رضای پروردگار، یعنی فوز و رستگاری، یعنی رسیدن به مقام تجرّد و رضوان، یعنی عبور از بوادی نفس اماره و اوهام و تخیّلات، یعنی پشت پا زدن به هر چه ما سوی الله است، یعنی ورود در عالم بهاء و عظمت حقّ، یعنی ختم پرونده به سعادت و فلاح؛ چنانچه امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: *فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ*^۱ و *سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ* فرمود: *إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا*^۲.

بنابراین با تحوّل ملاک دیگر چه جای شکّ و تردید در احتمال ضرر است که انسان را ملزم به اجتناب کند. کسی که به یک بیماری مهلکی گرفتار شده است آیا برای رهایی از آن هیچ فکر می‌کند که چرا باید میلیون‌ها صرف کند و این اموال را به جیب افرادی دیگر بریزم و بی‌خود و بی‌جهت بر باد دهم؟ یا اینکه تفکّر عاقلانه و خرد پسندانه اقتضا می‌کند که هر چه در راه سلامتی و بهبود سلامتی و تندرستی خرج و صرف نماید ارزش و اعتبار دارد و این یک حکم عقلی و مبنای عقلانی است و اگر چنین نکند مورد مذمّت عقل و عقلاء واقع می‌شود. بنابراین چنانچه امام علیه السّلام و یا ولیّ الهی و یا حتّی افراد عادی به نحوی از این گونه مطالب درباره خود باخبر شدند از آنجا که این واقعه را یک تقدیر و مشیّت امضاء شده از ناحیه پروردگار می‌دانند، دیگر از نقطه نظر شرعی تکلیف برداشته شده و به جای آن تکلیف و حکم دیگری جایگزین می‌شود که آن عبارت از استقبال آن حادثه و واقعه با طیب خاطر و رضایت تام و تسلیم کامل نفس است.

بنابراین اینکه وقوع در خطر چه از نظر عقلی و چه از نظر شرعی موجب وجوب پرهیز و احتراز است به جهت این است که آن باعث اتلاف و نابودی انسان و اضمحلال آن است و اما اگر موجب تحصیل رضا و مشیّت الهی گردد خود عین سعادت و فلاح و رستگاری است و نه عقلاً و نه شرعاً

^۱ المناقب، ج ۳، ص ۳۱۲.

^۲ همان مصدر، ج ۴، ص ۶۸؛ لمعات الحسین علیه السّلام، ص ۴۵.

محدوری در این اقدام نمی‌باشد.

آنکه این مردن به نزدش تهلکه است *** نهی لا تلقوا بگیرد او به دست^۱

این از نقطه نظر شرعی و اما از جهت عقلی و فلسفی:

آنچه از حوادث و قضایا که در این عالم ظهور پیدا می‌کند بر اساس قانون علیّت تخلف ناپذیر خواهد بود یعنی چه ما خدای متعال را مسبب اصلی و علت تامّ در تأثیر حوادث بدانیم یا ندانیم، هر چه که به عنوان یک واقعه در دنیا صورت می‌پذیرد قطعاً به دنبال و نتیجه یک سری علل و معلولاتی پیوسته و منسجم تحقق پیدا کرده است و آن حادثه خواهی نخواهی در صورت تحقق علت تامّه یعنی آن رویداد آخر که نتیجه آن وقوع این پدیده و حادثه است به وقوع خواهد پیوست، چه ما بخواهیم یا نخواهیم.

حال اگر فردی از وقوع چنین حادثه‌ای اطلاع و علم حاصل نماید آیا می‌تواند با نفوذ و فعل خود از وقوع آن جلوگیری نماید؟ در این صورت چه فرقی بین او و شخصی که بدون اطلاع از آن حادثه بدان مبتلا می‌شود وجود دارد؟ زیرا بر فرض علم قطعی به وقوع یک حادثه اگر آن قضیه با اقدام این شخص متغی شود پس معلوم می‌شود علم او علم نبوده است بلکه تخیل و توهم بوده است، و اگر علم آن شخص علم صحیح به معنای انکشاف واقعی یک حادثه بوده پس چگونه ممکن است خلاف آن در آینده ثابت گردد؟

اولیای الهی در این گونه موارد مثل سایر افراد نیستند که خود سالیان سال مردم را به استعداد و آمادگی برای مرگ فرا خوانند و مرگ را یک قنطره و پلی برای انتقال به عالم دیگر بدانند و با کلمات زیبا و فریبنده آنچنان در این باره سخن گویند که شنونده را گمان رود که این گوینده خود هر لحظه مشتاقانه و بی‌صبرانه در انتظار مرگ نشسته و ساعت شماری می‌کند، اما همین که عارضه‌ای برای او پیش آمد و طبیب از بیماری لاعلاج او خبر داد و برای ادامه حیاتش مهلت شش ماه را معین کرد از شدت غصّه و ناراحتی چنان به هم بریزد که دنیا را بر سر خود خراب ببیند و از شدت اندوه آن مهلت شش ماهه به دو ماه تقلیل پیدا کرده زودتر از موعد مقرر رهسپار عالم آخرت شود. می‌دانید چرا؟ چون این شخص یک عمر فقط سخن گفته است و با حرف و کلام با مردم بازی کرده است و خود را برای مواجهه با این چنین روزی اصلاً و ابداً آماده نکرده است.

^۱ مثنوی معنوی، دفتر سوّم

اشتیاق اولیاء الهی به مرگ و لحظه شماری برای آن

اما اولیای بالله چون حیات خود را با وصول به مدارج فعلیت و ورود در عالم عز و عظمت حق سپری کرده‌اند برای چنین روزی لحظه شماری می‌کنند و به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام: «وَلَوْ لَا الْأَجَلَ الَّذِي كُتِبَ لَهُمْ لَمْ تَسْتَقِرُّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ»^۱

«و اگر نبود آن آمد و مهلتی را که برایشان نوشته شده است، به اندازه یک لحظه ارواح آنها در بدن‌هایشان قرار نمی‌گرفت به جهت شوق به رضوان الهی و خوف از حساب اعمال در روز قیامت.»
بیاد دارم سه سال قبل از فوت مرحوم والد - رضوان الله علیه - که به علت کسالت قلبی در بیمارستان قائم مشهد مقدس بستری بودند و من شبانه‌روز در خدمتشان بودم روزی راجع به بعضی از مسایل پس از حیات خود سفارشاتمی به من می‌فرمودند و چنین می‌نمود که گویا زمان ارتحال ایشان نزدیک است، از جمله مطالبی که می‌فرمودند اینکه:

این مجالس صبح‌ها - اعیاد و شهادت‌های ائمه علیهم السلام - به همین کیفیت و نحوه‌ای که الان هست باید چه در زمان حیات و چه در ممات در این منزل منعقد شود و شما بر این قضیه باید نظارت داشته باشی.

و دیگر اینکه اگر من از دنیا رفتم کسی را خبر نکنید و ارحام و آشنایان را از شهرستان‌ها به مشهد نکشانید، آنها در همان جا برای من فاتحه‌ای بخوانند کافی است. و نیز مرا پائین پای حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام دفن کنید و در مرتبه بعد پشت سر حضرت، و راضی نیستم بالای سر و یا مقابل امام علیه السلام دفن شوم زیرا این عمل جسارت محسوب شده و جائز نیست. و در برقراری مجالس ترحیم فقط سه روز مجلس قرائت قرآن و عزاداری سیدالشهداء علیه السلام باشد و منبری دعوت نکنید و مراسم هفت و سال نگیرید و اربعین برای غیر سیدالشهداء علیه السلام اشکال دارد و مراسم سال اختصاص به چهارده معصوم دارد در اسلام توصیه به برقراری مجالس سال و به عبارت امروز سالگرد نشده است و اینها همه از بدعتها و امور من‌درآوردی در مذهب و سنن است، و باید مردم آن را ترک گویند. و فرمودند: من در این کسالت به آن طرف رفتم و برگشتم و به من گفتند: چندان از عمر تو باقی نمانده است سعی کن این تألیفات را هر چه زودتر به جانی برسانی گرچه تمام نخواهد

^۱ شرح نهج البلاغة، (محمد عبده) ج ۲، ص ۱۸۵.

شد. و نیز بعضی از امور دیگر را سفارش نمودند.

من در این هنگام قدری مکدر و اندوهگین شدم و از بیان این مطالب محزون گشتم، ایشان که متوجه حالت من شدند رو به من کردند و درحالیکه روی تخت تقریباً خوابیده بودند فرمودند:

آقای سید محمد محسن از این مطالب ناراحت شدی، تو نمی دانی من الآن چقدر خوشم و در چه نشاطی بسر می برم و درحالیکه دستشان را به سمت جلو دراز کرده بودند دوباره فرمودند: آفاجان من خوشم و این کلمه را قدری کشیدند به طوری که کاملاً آثار سرور و بهجت و انبساط از وجنات ایشان مانند آفتاب هویدا بود. و این بنده حقیر هنوز پس از گذشت هجده سال از آن واقعه لذت و حلاوت آن حالت را از یاد و خاطر نبرده ام.

آری این چنین است حال و هوای عرفاء باللّه و اولیای الهی که برای حرکت به سوی دار بقاء لحظه شماری می کنند و پیک رحیل را در رسیدن لحظه موعود چون شهد و عسل در جان شیرین قرار می دهند و چون معشوق دیرین به سینه می فشردند تا هر چه زودتر اوقات فراق به لحظات روح بخش وصال مبدل گردد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نه تنها از واقعه شب نوزدهم مطلع بود و آن را برای بسیاری از اصحاب و اقباء خود بیان کرده بود بلکه خود پیش آپیش آن حادثه به استقبال آن می رفت و آن را به سمت خود هدایت می نمود.^۱ او با آنکه قاتل خود را می شناسد و می داند که چه در زیر عبای خود پنهان کرده است به مسجد می آید و او را که به رو به زمین خوابیده است برای اداء نماز از خواب بیدار می کند و به او

^۱ الخصال، ج ۲، ص ۳۶۵: أتی رأسُ اليهودِ علی بنَ أبی طالبٍ علیه السلامَ عندَ مُنصَرَفِهِ مِنَ وَقَعَةِ النَّهْرَوَانِ وَ هُوَ جَالِسٌ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ أَشْيَاءَ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا نَبِيُّ أَوْ وَصِي نَبِيِّ قَالَ سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ يَا أَخَا الْيَهُودِ (الی ان قال ص ۳۸۲) فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ وَفَيْتُ سَبْعًا وَ سَبْعًا يَا أَخَا الْيَهُودِ وَ بَقِيَتِ الْآخَرَى وَ أَوْشِكُ بِهَا فَكَانَ قَدْ فَبِكِي أَصْحَابُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَكَى رَأْسُ الْيَهُودِ وَ قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنَا بِالْآخَرَى فَقَالَ الْآخَرَى أَنْ تُخْضَبَ هَذِهِ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَتِهِ مِنْ هَذِهِ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى هَامَتِهِ قَالَ وَ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ فِي الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ بِالضَّجَّةِ وَ الْبُكَاءِ حَتَّى لَمْ يَبْقَ بِالْكُوفَةِ دَارٌ إِلَّا خَرَجَ أَهْلُهَا فَرِغًا وَ أَسْلَمَ رَأْسُ الْيَهُودِ عَلَى يَدِي عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ سَاعَتِهِ وَ لَمْ يَزَلْ مُقِيمًا حَتَّى قُتِلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَخَذَ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعْنَةُ اللَّهِ فَأَقْبَلَ رَأْسَ الْيَهُودِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ النَّاسُ حَوْلَهُ وَ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعْنَةُ اللَّهِ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اقْتُلْهُ قَتَلَهُ اللَّهُ فَإِنِّي رَأَيْتُ فِي الْكُتُبِ الَّتِي أَنْزَلْتَ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ هَذَا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جُرْمًا مِنْ ابْنِ آدَمَ قَاتِلِ أَخِيهِ وَ مِنْ الْقُدَارِ عَاقِرِ نَاقَةٍ تَمُودَ.

و نیز بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۹۴ از کنز الفوائد و العدد القویه؛ و صفحات ۱۹۶، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ملاحظه شود.

می‌گوید وقت نماز است برخیز که می‌دانم چه چیزی در زیر عباى خود پنهان کرده‌ای و چه نیتی در سر داری که از انجام آن آسمان‌ها و زمین به لرزه در می‌آید و قاتل خود را از خواب بیدار می‌کند و به احدی از اصحاب نمی‌گوید که این شخص قاتل من است او را بگیرید و حبس کنید و بکشید، چرا؟ چون او مجری مشیت و اراده الهی است نه فرار کننده از قضاء و تقدیر او. و این است معجزه علی بن ابی طالب.^۱

اعجاز امیر مؤمنان علیه السلام در تطبیق مشیت الهی با ظواهر عالم ماده بود

اعجاز علی در ردّ شمس و کندن درب قلعه خبیر و امثال اینها نبود، اعجاز علی در تطبیق مشیت الهی با ظواهر عالم ماده و شهادت و اداء تکلیف بر اساس اراده و خواست پروردگار است. و این چنین است که راه را به ما نشان می‌دهد و ما را به این مکتب و منهج دعوت می‌کند و به همین جهت است که فعل او در ابدیت اسوه و سرمشق آزادگان و رهروان طریق قرب و تجرّد قرار گرفته است.

اعجاز امیرالمؤمنین در امور تکوینی و انجام خرق عادت صرفاً بیان‌گر سلطه ولایتی و نشانگر موقعیت و مقام والای امامت و ولایت بود و اضافه بر این حاصلی برای ما و روش و منهاج و حرکت ما ندارد اما آنچه مسیر ما را مستقیم و از انحراف و اعوجاج جلوگیری می‌کند این قضایا و مسائل صادره از او است. ما به این معجزات باید توجه کنیم و آنها را به کار بندیم تا بتوانیم پای خود را جای پای علی بگذاریم.

^۱ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۱۴ و ۱۱۵: ۴۴ - فس، [تفسیر القمی] مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ السِّيَّارِيِّ عَنِ فُلَانٍ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأُمَّةِ مَوْرِدًا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءَوهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ مَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ۴۵ - فس، [تفسیر القمی] جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنِ ابْنِ الْبَطَّائِنِيِّ عَنِ أَبِيهِ عَنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ مَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ لِأَنَّ الْمَشِيَّةَ إِلَيْهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا إِلَى النَّاسِ.